

آزادی در گفتمان سیاسی غرب

علی معنوی *

چکیده

بحث درباره مقوله آزادی و خواست آزادی یکی از چالشهای بزرگ تاریخ جوامع بوده است. مفهوم آزادی در طول زمان فراز و نشیبهایی طی کرده و در عصر حاضر در بستر گفتمان سیاسی و اجتماعی از محدوده آزادیهای سیاسی فراتر رفته و در صدر مباحث حقوقی و حقوق شهروندی جای گرفته است. آزادی یکی از شرط های اساسی دموکراسی محسوب میشود و اینک در تعاملی پیش رونده همچنان مسئله مبرم بسیاری از جوامع به شمار می آید. آنچه رویکرد جوامع را به این مسئله از یکدیگر متمایز میکند، تعبیر و تفاسیری است که فرهنگهای مختلف از مسئله آزادی ارائه میدهند. برای تحقق آزادی عمومی ایجاد قوانین حقوقی منبعث از حقوق بشر ضرورت دارد.

درآمد

مفهوم آزادی در عرصه سیاست در طول عمر خود تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته است. تحولاتی که به طور مستقیم و در چارچوب تعامل نظری و عملی با دگرگونی های عرصه سیاست همراه بوده است.

سیاست برای مدت زمانی نسبتاً طولانی متضمن انحصار قدرت در دست فرد یا گروهی محدود بوده است و در دوره ای دیگر شعاع مفهوم سیاست گسترش یافته و از انحصار سلاطین و حکمرانان به دایره وسیع تری گام نهاده است. پس از وقوع انقلابهای بزرگ اجتماعی مانند انقلاب کبیر فرانسه^۱ و انقلاب انگلستان^۲ و نیز در پی خیزش های اجتماعی در بخشهایی از اروپا سیاست، هر چه بیشتر از محدوده دولتها خارج گشته و به حوزه ملتها وارد شده است.

در دوران مدرن، سیاست با چالش بزرگ آزادی و برابری و به عبارت ساده تر، با خواست توزیع قدرت مواجه است. انقلابها و قیامهای بسیار با شعار آزادی و برابری به منصفه ظهور رسیدند. پیشگامان این جنبشها روشنفکرانی بودند که

سالها به طور مخفیانه در راه آزادیهای سیاسی مبارزه میکردند، هر چند تعبیر آنها از مقوله آزادی صرفاً آزادی سیاسی و آزادی تشکیل احزاب

و دسته جات مخالف بود. از سویی دیگر، جنبشهای رهایی بخش و ضد استعماری نیز همه با شعار آزادی و استقلال از استعمارگران به پیروزی رسیدند. این کشورها پس از سالها مبارزه برای کسب استقلال و آزاد شدن از یوغ استعمار، تعبیری خاص از مفهوم آزادی پرورانده بودند که با ناسیونالیسم حاکم در آنها آمیخته بود. تلقی ملتهای رها شده از بند استعمار از مقوله آزادی، متضمن آن جنبه از آزادیهایی نبود که در انقلابهای اجتماعی اروپا سر بر آورد. چنانکه، این کشورها، خود به ناقض و سرکوبگر آزادیهای فردی و اجتماعی بدل شدند. حرکتها در بخشهای مختلف جهان در راستای مقوله آزادی خود گویای آن است که این فصل مشترک اکثر خیزشهای اجتماعی - سیاسی است و در عین حال، مقوله ای است نسبی، که هر فرهنگ و هر قوم تعبیر خاص خود را، از آن دارد. امروزه، مفاهیم سیاست، آزادی و برابری به دلیل تغییرات شگرف در ساختار مادی و فرهنگی جوامع، بسار تحول یافته اند و از محدوده های کارکردی سابق فراتر رفته اند.

در این نوشتار مختصر، سعی بر آن است تا اندیشه آزادی، از زمان ظهور تا دوران کنونی و نیز مفهوم آزادی، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۱- انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ در پی شورشهای مکرر مردم رخ داد و در اوت همان سال سلسله پادشاهی سرنگون و مجلس مردمی تشکیل شد.

۲- انقلاب انگلستان در سال ۱۶۵۴ به رهبری کرامول به پیروزی رسید. الیور (۱۶۵۸-۱۵۹۹) رهبر استقلال طلبان بود. اوارتشی سواره فراهم آورد و در ژوئیه سال ۱۶۴۴ اولین حمله را به صفوف پادشاه سازمان داد و بعد از مبارزات متعدد در سال ۱۶۵۴ پس از سرنگون کردن پادشاه انگلستان به عنوان لرد حامی انگلستان معرفی و رهبر این کشور شد.

۱- خاستگاه مفهوم آزادی

می شد. این آزادی، مبنای برابری حقوق سیاسی افراد بود، یعنی حقوقی که به افراد به عنوان شهروند تعلق میگیرد.

مفهوم آزادی به دموکراسی های باستان باز میگردد. در نزد اندیشمندان یونان، از جمله افلاطون و ارسطو دموکراسی واجد سه شرط بود:

لازمه آزادی و شرط اول آن استقلال است. اما از آنجا که انسان در جامعه زندگی میکند،

۱- برابری در مقابل قانون

بنابراین بدون آزادی جمعی، آزادی فردی ممکن نیست. در یونان باستان، افراد تا همان حدی آزاد

۲- حق برابر در امر نیل به تمام مناصب

بودند که دولت شهر آنها آزاد بود. در نتیجه در یک جماعت متشکل از مردان آزاد منافع شخصی

۳- آزادی بیان

افراد نمی توانست منافع عامه را زیر پا بگذارد. در دموکراسی های لیبرال امروزی، آن روحیه

در دموکراسی آتن مفاهیم آزادی، برابری حقوق سیاسی و شهروند و نیز حاکمیت مردمی مفاهیمی هستند که به همدیگر وابسته اند. کلمه آزادی

یا قدرت خاص دموکراسی های یونان و روم باستان وجود ندارد. سرچشمه دموکراسی های

از واژه منشاء و زادگاه مشتق میشود. معنای اصلی آن به هیچ وجه به معنای "آزاد کردن"، یعنی رهایی از قیود متعلق به یک جماعت خاص نیست بلکه،

امروز فردپرستی خاص دین مسیحی و عقل گرایی فلاسفه قرن ۱۸ و جهان بینی پروتستان است.

آزادی بر تعلق فرد به جمع شهر و شهروندان تاکید دارد و خود این تعلق فرد را به صفت آزاد موصوف میکند، به این دلیل وقتی یونانی ها از آزادی سخن

در دموکراسی های جدید، "شهروند" کسی نیست که به علت پیوندهایی که با مردم دارد ساکن عرصه

می گفتند منظورشان حق رهایی از قیمومت "دولت شهر" یا قیود شهروندی نبود. تلقی یونانیان از آزادی، عبارت بود از حق و توانایی سیاسی

مثل سایر هم میهنان خود باشد. در این دموکراسی ها شهروند موجودی است مجرد، که زمان در

تضمین شده به وسیله قانون که ضمن آن شهروند در امور شهر دخالت کند، در مجالس رای دهد

وی تصرفی ندارد، شهروند موجودی است جهانی و قطع نظر از هر گونه تعلق به یک ملت و یا کشور

و کارگزاران را انتخاب کند. آزادی در نزد یونانیان باستان به معنای خود مختاری نبود، این نوع آزادی مبتنی بر مشارکت بود. این آزادی از محدوده جماعت

خاص از حقوقی برخوردار است که به حقوق بشر^۲ موسوم است و غیر منقول و فسخ نشدنی

فراتر نمی رود و در چارچوب دولت - شهر تنفیذ است.

است.

۱- انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ در پی شورشهای مکرر مردم رخ داد و در اوت همان سال سلسله پادشاهی سرنگون و مجلس مردمی تشکیل شد.

۲- اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۷۸۹ در پی پیروزی انقلاب کبیر فرانسه به تصویب رسید. این اعلامیه شامل ۱۷ ماده بود و در نخستین ماده گفته می شد: "انسانها آزاد به دنیا می آیند و محق اند از حقوق برابر برخوردار باشند."

روسو، هابز و جان لاک، سعی دارد مجریان را تا حد امکان از حکومت کردن باز دارد، یعنی جامعه مدنی تا آنجا پیش می‌رود که دامنه اقتدار حکومتی را به حداقل ممکن کاهش دهد. تا آن حد که دولت هر چه کمتر در امور جامعه و مردم دخالت کند، لذا کاهش دامنه اقتدار دولتی در سطح‌های گوناگون جامعه مدنی افزایش دهنده دامنه آزادیهای فردی و اجتماعی می‌تواند باشد.

اندیشه‌های جدید پیرامون جامعه مدنی و به تبع آن، "آزادی" توسط جان لاک، فیلسوف انگلیسی، پی ریزی شد. جان لاک اصطلاح جامعه سیاسی یا مدنی را در مقابل وضع طبیعی به کار برد.^۲ در وضع طبیعی هیچ نهاد سیاسی سازمان یافته‌ای وجود ندارد و انسانها تابع قانون طبیعت اند. در نتیجه "وضع جنگ" حاکم می‌شود. افراد برای خروج از این وضعیت، از "وضع طبیعی" خارج می‌شوند و به جامعه سیاسی یا جامعه مدنی قدم می‌گذارند جامعه‌ای که با دست خود و با وفاق جمعی ایجاد کرده‌اند. البته لاک استدلال می‌کند که دولت است که با تاسیس جامعه سیاسی موجب می‌شود که وضع جنگ بین انسانها خاتمه یابد اما اگر

در لیبرالیسم امروزی مفهوم انسان صرفاً به اعتبار استعدادی که در احساس لذت و درد دارد تعریف می‌شود. در این جاست که نویسنده لیبرال مانند جیوانی سارتوری می‌گوید: "رابطه دموکراسی با سیاست، مثل رابطه سیستم با اقتصاد."^۳ به عبارت دیگر نسبتی که بین دموکراسی و سیاست برقرار می‌شود تابع همان قواعد مبادله‌ای و رقابتی است که در بازار وجود دارد و تعیین کننده نظام اقتصادی است. به طور کلی مفهوم آزادی در فرازی جدید توسط اندیشمندان دوران مدرن و به ویژه اندیشمندان لیبرال، از جمله اندیشه‌های جان لاک و آدام اسمیت، پالایش بیشتری یافت و ابعادی جدید بر آن افزوده شد.

۲- ظهور اندیشه آزادی در سرآغاز دوران

مدرن

پس از دوران باستان، اندیشه آزادی بار دیگر همراه با انقلاب انگلستان زاده شد. در این دوره بود که تفکر سیاسی کاملاً جدیدی در مورد جامعه و حکومت پدید آمد.^۱ در پی این تفکر جدید، مفهوم جامعه مدنی به تدریج شکل گرفت. جامعه مدنی به تعبیر اندیشمندان غربی چون منتسکیو،

۱- انقلاب انگلستان به سال ۱۶۴۰ و ۱۶۸۸ آزادی را ضمن تعیین حد و مرز آن وارد نهادهای بریتانیا کرد. این رویداد خود حاصل آرای اندیشمندی مانند منتسکیو، روسو، هابز و به ویژه جان لاک بود که در پی انقلاب دیدگاههایی نوین نسبت به جامعه و نهادهای سیاسی اجتماعی به وجود آورد. در همین دوره بود که مفهوم جامعه سیاسی و جامعه مدنی شکل گرفت.

۲- دموکراسی لیبرال شکلی از حکومت بر خود است که بر اساس خواست اکثریت مردم عمل می‌کند و آزادی فردی بالا ترین ارزش در این نوع دموکراسی محسوب می‌شود. "زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال"، کرافورد مکفرسون، مسعود پدram، نشر نی، ۱۳۷۶. جهت مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به "جهان واقعی دموکراسی"، کرافورد مکفرسون، بخش چهارم، علی معنوی تهرانی، نشر آگه، ۱۳۷۹.

قوانین مدنی در واقع همان قوانین طبیعت هستند که به صورت قوانین موضوعه تجلی میکنند و قصد انسان از پیوستن به جامعه سیاسی در واقع حفاظت هرچه بهتر از آزادی ها و حقوق طبیعی است و نه ترک کردن آنها.

جان لاک مطلق بودن حاکمیت و نیز مطلق بودن آزادی، هر دو را مردود می شمارد. انسان از دیدگاه او موجودی است که حتی نسبت به نفس خود قدرت مطلق یا قدرت آزاد نامحدود ندارد، لاک نتیجه میگیرد که هیچ نهاد اجتماعی یا سیاسی نمی تواند از قدرت مطلق برخوردار باشد چراکه این نهادها خود از واگذاری بخشی از قدرت آزاد فردی شهروندان به وجود آمده اند.

تناقض بین آزادی به عنوان حق یا قانون طبیعی و حاکمیت مطلق به عنوان اراده ای فراتر از آزادی و قانون طبیعی، چه به صورت حاکمیت مطلق شاه یا سلطان و چه به صورت حاکمیت مطلق مردم استبداد دموکراتیک است و هسته مرکزی اغلب بحثهای اساسی مربوط به آزادی را در دوران جدید تشکیل میدهد. آزادی و دموکراسی، با آنکه اکثرا به صورت دو مفهوم مترادف به کار میروند، در حقیقت کاملا متفاوت و در برخی موارد حتی متضادند. بی توجهی به این مسئله، امکان درک درست مفهوم آزادی سیاسی را از میان می برد. (۲)

اندیشه های مربوط به آزادی در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم توسط متفکرانی چون

جایگزین وضع طبیعی حکومت مطلقه باشد در واقع این تشدید وضع جنگ است، زیرا در چنین جامعه ای وضع افراد بدتر است زیرا آنها عملا به صورت برده یا رعایای یک حاکم مطلق زندگی میکنند و به انقیاد در می آیند؛ از این روست که لاک جامعه مدنی واقعی را ضامن امنیت جان و مال افراد میدانند. او تاکید میکند که لازمه چنین جامعه ای تاسیس قوه مقننه است که در پناه آن تمام افراد جامعه، بدون تبعیض، تابع قوانینی باشند که خود توسط مجلس قانونگذاری بنا نهاده اند. در جامعه مدنی هیچ قدرتی بالاتر از این قوانین نیست و هر کس در هر مقام موظف به اطاعت از قانون است. در مطالعات لاک، آزادی انسان در وضع طبیعی به دو شکل آشکار میشود.

۱. آزادی طبیعی انسان که طی آن انسان قدرت آزادانه انجام هر کار ضروری را که برای حفظ زندگی و سعادت فردی اش لازم است دارد. این آزادی فقط از جانب قانون طبیعت محدود می شود،

۲. فرد این قدرت و آزادی را دارد که به حکم عقل و اخلاق بدون اینکه به بهانه استفاده از آزادی به آزادی دیگران لطمه بزند، برای تضمین و اجرای قانون طبیعت اقدام کند. اما علیرغم این تفکر انسان به محض پیوستن به جامعه مدنی یا سیاسی ناچار است بخشی از قدرت آزاد خود را که مربوط به حق طبیعی حفظ حیات است به جامعه واگذار کند. در این حالت

آدام اسمیت^۱ و دیوید هیوم^۲ بسط داده شد. روشنفکران این دوره مفهوم آزادی در اندیشه لاک و روش تجربی او را با خردگرایی حاکم در این دوران در هم آمیختند و حاصل اندیشه ای جدید بود که بیشتر حول و حوش آزادی تجارت و آزادی فعالیت اقتصادی دور میزد. بحث پیرامون آزادی اقتصادی در سراسر قرن هیجدهم دیگر ابعاد آزادی را تحت الشعاع خود قرار دارد. اما در قرن بعد یعنی قرن نوزدهم چرخشی در اندیشه ها به وجود آمد. متفکران قرن نوزدهم از آزادی برداشتی منفی یا سلبی داشتند. آنها همانند تی.اچ. گرین^۳ خواستار برچیده شدن قید و بند های قانونی بودند که بر ضد آزادی اندیشه، آزادی بیان و آزادی تجارت وجود داشت.

۳- اندیشه های معاصر درباره آزادی
تی.اچ. گرین نخستین اندیشمند معاصر بود که بن بست لیبرالیسم فردگرایانه کلاسیک را صورت بندی کرد و میان آزادی مثبت و آزادی منفی تمایز قائل شد. مفهوم منفی یا سلبی آزادی به معنای نبود محدودیتهای قانونی است. از نظر گرین این مفهوم از آزادی قبلا بسیار محدود بود. به اعتقاد گرین ضرورت مبارزه در راه آزادی در طی دوران تاریخی به سود لیبرالها تمام شد و اینک آزادی از قید قرارداد یعنی نبود مقررات حکومتی در بازار کار به کارفرمایان و دیگر طبقات ممتاز اجتماعی قدرتی نابرابر با بقیه می بخشید ولی گرین لزوم وجود مقررات دولتی را از حد ضرورت اقتصادی و عدالت اجتماعی هم فراتر می دانست. از نظر او، آزادی مثبت یا ایجابی به معنای توانایی فرد برای شکوفا ساختن خویش از طریق احراز و ایفای

میراث جناح تندروی این دسته از متفکران پی ریزی فردگرایی لیبرال سده نوزدهم بود که در پی آن جرمی بنتام^(۳) و جیمز میل^(۴) نظریه لیبرالیسم فایده نگر^(۵) را به کمال رساندند. طبق این نظریه افراد بایستی به بالاترین درجه ممکن از محدودیتهای قانونی آزاد باشند. و این درست شبیه لیبرالیسم قرن بیستمی هایک^(۶) است، یعنی دوره احیای لیبرالیسم خردگرایی کلاسیک که وجود جامعه را نیز تا اندازه ای قبول نداشت.

۱- آدام اسمیت Adam Smith، اندیشمند و یکی از بنیانگذاران مکتب لیبرالیسم قرن ۱۸ انگلستان بود. معروفترین اثر وی به نام تحقیق در ماهیت و علل ثروت ملل است.

۲- دیوید هیوم David Hume، فیلسوف انگلیسی قرن ۱۸، در باره اراده و آزادی بحث هایی جدید مطرح کرد و آرای او در رساله های متعددی که از این نویسنده بر جای مانده منعکس است.

نقش در جامعه است.

آزادی اقدامات اجتماعی و تلاشی دسته جمعی لازم است، از جمله توسعه برنامه های دولتی در ترویج آزادی به منظور اشاعه آزادی فردی، او در این زمینه می نویسد:

”هر آسیبی به فرد، آسیب به جامعه محسوب میشود. کاستن از قدرت خود به عنوان عنصری از جامعه و به قصد ادای بیشترین سهم خود سدی است در برابر آزادی همه، برای رسیدن به آزادی همگانی (تک تک افراد جامعه) یعنی رسیدن به مرحله جامعه مدنی باید سنجیده و آگاهانه بر سر راه هرگونه عامل مخدوش کننده فرد و زندگی فردی، موانع قانونی ایجاد شود.“^(۸)

وقتی می گوئیم دولت موظف است موانع را از سر راه آزادی بردارد، در واقع مسیر استقرار دولت رفاه را پیموده ایم، اما نه بر یک شالوده اقتصادی بلکه بر مبنایی اخلاقی، بدین ترتیب مفهوم کلاسیک آزادی جای خود را به تعبیر جدیدتری از آزادی، یعنی آزادی کثرت گرا، میدهد.

پروفسور باربارا ووتون^(۹) در پاسخ به کتاب ”به سوی برده داری“ هایک، کتابی به نام ”برنامه ریزی برای آزادی“ نوشت. البته این کتاب تامدتها انتشار نیافت. او در این کتاب درباره تکثر آزادی بحث میکند و می نویسد:

”آزادی هایی که در زندگی روزمره ما وجود دارند محدود و مشخص هستند. این آزادی ها متناسب با دوران تاریخی و سطح تمدن و گونه گونی آنها تفاوت میکنند. امروزه شاید آزادی معانی مختلفی را تداعی کند، ارزش نسبی آزادیهای

آزادی مثبت باید موجب بهره مندی عموم مردم چه از نعمتهای مادی و چه معنوی گردد. بدین ترتیب دریافت گرین از آزادی مثبت حتی بسیار فراتر از حد استدلال های دولت رفاه در قرن بیستم می رود، زیرا او برای رشد معنوی و روحانی انسانها اهمیت بالایی قائل است. گرین تعریفی انتقادی از آزادی ارائه میدهد. او می نویسد:

”... آزادی به معنای نبود محدودیت است، آزادی عبارت است از توانایی یا قابلیت انجام دادن کاری یا بهره بردن از چیزی که ارزش دارد.“^(۱۰)

طبق آرای گرین آزادی در شرایط نبود عامل بازدارنده، عبارت است از قدرت مثبت برای عمل. آزادی بدون قدرت عمل مفهومی انتزاعی و بی معناست. آزادی به جز جنبه عملی جنبه اخلاقی نیز دارد و آن عبارت است از بسط ظرفیت بالقوه انسانی. بنابراین گرین از آن نوع آزادی سخن میگوید که رهاشدن از بند پلیدی ها و گسستن زنجیر جهل است.

مفهوم آزادی گرین حاصل شناخت او از خود آگاهی فردی به عنوان وجودی اخلاقی در جامعه مرکب از موجودات اخلاقی مشابه است. فرد حق دارد به عنوان یک موجود اخلاقی آگاه، آزاد باشد تا به خواسته های خود جامه عمل بپوشاند، از احترام، منزلت اجتماعی و زندگی شرافتمندانه برخوردار باشد.

گرین معتقد است که برای از بین بردن موانع

گونگون و شرایط واقعی تحقق آنها مسئله ای دشوار و قابل تامل است. ولی به هر روی امروزه باید به جای آزادی از انواع آزادیها سخن گفت.^(۱)

این نگرش برآن است که بین آزادیها تقدم و تعارض وجود دارد. کدام آزادیها آن قدر مهم هستند که باید حتی به قیمت فداکردن آزادیهای دیگر حفظ شوند؟ آزادی چه کسی باید تضمین شود؟ نقش حکومت و قانون در تامین برخی آزادیها برای دسته ای مردم چیست؟ وظیفه دولت در حمایت از آزادی برخی از طریق محدود کردن آزادی دیگران تا کجاست؟

مسئله اساسی آن است که چه قوانینی پایه ریزی شود تا بیش از آنچه آزادی به دست آمده از دست نرود. به این ترتیب بیان قانون به مثابه ضامن آزادی و قانون به مثابه مانع آزادی تعادلی برقرار میشود. فردگرایان لیبرال^۱ آزادی را به همان اندازه آزادی اقتصادی مقدم و در درجه اول اهمیت میدانند، یعنی کناررفتن دولت از امور اقتصادی، بدین دلیل که آزادی اقتصادی زیربنای انواع آزادیهاست و از همه مهمتر و حیاتی تر است و این همان نکته ای است که هایک به آن اشاره دارد.

تغییرات بسیار ظریف معنایی در واژه "آزادی" بسیار حائز اهمیت است. این واژه در نظر پیشوایان

بزرگ آزادی سیاسی، به رهاشدن از قید زور و جبر و اعمال قدرت و آزادشدن از قید وابستگی ها از دستورات فرادست و فردانتخاب دیگری برایش باقی نمیماند. اما مفهوم جدید آزادی یعنی رهایی یافتن از جبر شرايطی که به طرزی اجتناب ناپذیر مجموعه انتخاباتهای ما را محدود میسازد. بنابراین خواست آزادی در معنای نوین همان خواست قدیمی است یعنی توزیع برابر منابع.^۲

این مصداق جدید بین سوسیالیستها و لیبرالها اشتراک نظری پدید آورد که هر دو به تمامی از آن سود جستند و اگرچه آنها واژه آزادی را به معانی متفاوتی به کار می بردند. اما تنها معدودی از افراد به این نکته ظریف پی برده بودند و هنوز هم مردم از خود نمی پرسند آیا این دو تعبیر از آزادی را میتوان یکی دانست. بدون تردید وعده آزادی بیشتری یکی از موثرترین حربه های تبلیغاتی سوسیالیستها بوده است.

دیدگاه دیگر برآن است که آزادی اقتصادی در حقیقت آزادی یک گروه اقلیت را تامین میکند یعنی صاحبان سرمایه و ثروتمندان و آزادی اکثریتی را که به لحاظ اقتصادی به آن اقلیت وابسته اند نفی میکند. از این رو به اعتقاد هایک توسعه خدمات رفاهی به معنای انکار یا نفی آزادی نیست بلکه این اقدامات به جهت بسط آزادی و از طریق برداشتن موانع از سرراه اکثریت مردم یا به عبارت دیگر

۱- فردگرایان لیبرال در واقع همان لیبرالهایی بودند که در قرن ۱۹ نظریه لیبرالیسم فایده گرا را به کمال رساندند. جرمی بنتام و جیمز میل اصل معروف به "بالا ترین رضایت خاطر برای بیشترین افراد" را به لیبرالیسم کلاسیک افزودند و بدین ترتیب بالاترین جایگاه را برای فرد قائل شدند. هایک نیز از جمله فردگرایان لیبرال در قرن بیستم به شمار می آید.

۲- خواست توزیع برابر منابع در کنار خواست آزادی، برخاسته از دو نظریه متضاد اقتصاد آزاد و برابری طلبی هستند. جامعه لیبرال با اقتصاد آزاد به ناچار جامعه ای است نابرابر و جامعه نابرابر نیز به ناگزیر لیبرال نیست. برابری طلبی از این رو در تعارض با خواست آزادی قرار می گیرد و تنها یک گونه برابری یعنی برابری در حق آزادی با لیبرالیسم سازگار است.

شکوفه می‌شود. لیبرالیسم در عمل در صحنه سیاست و اقتصاد نشان داد که عدالت را فدای مفهوم آزادی کرده است. در واقع لیبرالیسم تنها به آزادی اقتصادی معطوف شد و آن هم با درکی در راستای ویران کننده ترین شکل شرافت انسانها، یعنی لیبرالیسم آزادیهای دیگر را در خدمت برتری پول قرار داد و در نهایت فقط لیبرالیسم اقتصادی باقی ماند. از سوی دیگر مخالفت با حکومت گسترده یکی از نخستین و اساسی ترین ویژگیهای دیدگاه نولیبرالی است که از منابع متعدد سرچشمه میگیرد. ادموند برک^(۱۲) بنیان گذار محافظه کاری در بریتانیا میگوید:

“اگر دولت زیاد بزرگ شود و گسترش یابد دشمن آزادی و اتکا به نفس می‌شود.” به اعتقاد نولیبرال‌ها بایستی است جامعه مدنی را باز گذاشت تا محاسن آن آشکار شود.^(۱۳) آنها معتقدند قدرت دولت، نیروهای مثبت جامعه مدنی را سرکوب میکند. با این حال نولیبرالیسم دچار تعارض است زیرا مدافع بازار آزاد است و این امر با محافظه کاری در تضاد قرار گرفته است.

در بین نظریه پردازان معاصر پیرامون مسئله آزادی نظریات و آرای کارل پوپر^(۱۴) از جهاتی قابل تامل است. او معتقد است که بین دموکراسی به عنوان حکومت مردمی و دموکراسی به عنوان داوری مردمی تفاوت اساسی وجود دارد. به اعتقاد این اندیشمند نظریه حکومت مردمی به حمایت از نظام نمایندگی نسبی منتهی می‌شود. مطابق این نظریه هر جریان عقیدتی و یا هر حزب کوچک باید نماینده ای داشته

گسترش امکانات رشد فردی است. نظریه پردازان لیبرال از یک سو و منتقدین مکتب لیبرالیسم از سوی دیگر بحثهای پیرامون مسئله آزادی را در دهه های اخیر پیش برده اند. ژرژ بوردو در کتاب “لیبرالیسم”^(۱۵) درباره ابعاد گوناگون لیبرالیسم و خط سیر تاریخی آن سخن گفته است و می نویسد: آزادی بشر سه اصل مکمل یکدیگر یعنی خودمختاری فردی، امنیت و مالکیت را در خود گرد می آورد و این نوع خودمختاری اخلاقی و عقلانی است. البته به اعتقاد او این خودمختاری بایستی در چارچوب قانون باشد. او در این کتاب درباره عدم تعادل بین آزادی و نظم می نویسد:

“تضاد میان آزادی و نظم زمانی آشکار شد که افرادی با توسل به تسامح لیبرالی از آزادی خود بهره مند شدند ولی قیدهای اخلاقی توجیه کننده آن را به فراموشی سپردند. بدین سان خودمختاری فردی به خودفرمانی قدرتمندان تبدیل شد.” آن نوع آزادی که در طی انقلابهای سال ۱۶۴۰ و ۱۶۸۸ در بریتانیا زاده شد و در پارلمان انگلستان پس از کرامول به بارنشست فقط محدود به ثروتمندان و توانگران بود و آنان را شایسته در اختیار گرفتن آزادی می دانستند. حال آنکه به اعتقاد ژرژ بوردو تاریخ در این باره خطا کرد زیرا حوادث بعدی نشان داد که ثروتمندان و اعضای دولت و پارلمان بریتانیا از این آزادی با حسن نیت استفاده نکردند. این نویسنده معتقد است که آزادی فرارفتن از خود است و تنها در تلاش برای آزادی دیگری

در ارتباط با مسئله اکثریت در دموکراسی‌ها بحث‌های مقدماتی صورت گرفته است که از آن میان نظریات الکسی دوتوکویل^(۱۶) از اهمیت چشمگیری برخوردار است. توکویل پس از مطالعات جامع و گسترده درباره ساختار اجتماعی آمریکا، کتاب "دموکراسی در آمریکا" را تالیف کرد.^(۱۷) به اعتقاد توکویل، دموکراسی به طور کلی شکلی از جامعه است که در آن تمایز میان مرتبه اجتماعی از بین رفته و برابری کامل برقرار باشد. او دموکراسی را اجتناب ناپذیر میدانست و در مجموع به آن باور داشت اما در عین حال از استبداد اکثریت بیمناک بود. ترس توکویل از این بود که استبداد در کسوت افکار عمومی اکثریت و بدون ملاحظه و مدارا بر مسند قدرت بنشیند. وضعیتی که او در آمریکا مشاهده کرده بود:

"هیچ کشوری مانند آمریکا سراغ ندارم که در آن آزادی حقیقی اندیشه و بیان تا این اندازه اندک باشد. در میان ملتی که نهادهای دموکراتیک آن به اندازه آمریکا سازمان یافته و کامل هستند تنها یک مرجع قدرت وجود دارد، یک عنصر یگانه قدرت و پیشرفت که در قفای آن نمیتوان پناهی یافت. در آمریکا، اکثریت، مرزها و موانع هولناکی بر سر راه آزادی افکار و بیان نهاده است.... نظام‌های دموکراتیک امروزی شکنجه فیزیکی را به حوزه ذهن کشیده اند. نظام‌های استبداد فردی خاطره تلخی از استبداد برجای گذاشته اند، اما لازم است بر حذر باشیم از آنکه مبادا جمهوریهای دموکراتیک دوباره ظلم را از سر بگیرند و قبح نظام را در چشم

باشد تا نمایندگان مردم آینه‌ای از همه مردم باشند و نظریه حکومت مردمی یعنی دموکراسی تا حد امکان به واقعیت بپیوندد.

اما اگر به دموکراسی به عنوان داوری مردمی نگریسته شود، وضعیت به این صورت در می‌آید که مردم باید بتوانند دولت خود را خلع کنند یا درحالی عملی‌تر میتوان از آن نوع دموکراسی سخن گفت که در آن از داوری مردمی بهره گرفته میشود.^(۱۵) اندیشه‌های معاصر در باره مسئله آزادی بیش از پیش با چالش‌های عملی مربوط به چگونگی تحقق آزادی و تعارضات میان آزادی فردی و برابری شرایط مواجه بوده‌اند. یکی از مهمترین این چالش‌ها، مسئله اکثریت در دموکراسی است که همچنان جزو مسائل بحث برانگیز است.

۴- دموکراسی‌ها و اکثریت‌ها

تعارض میان انواع آزادی، به خصوص آزادی اکثریت و اقلیت یکی از مسایل جدی در بحث مربوط به آزادی به شمار می‌آید. در این ارتباط، مباحث عمومی درباره دموکراسی معمولاً بر حکومت اکثریت به عنوان یک رکن تأکید دارند. عادت بر آن است که رای اکثریت را به عنوان تنها راه دموکراتیک پایان بخشیدن به یک مناقشه، بدیهی فرض کنیم. حکومت اکثریت به صورت توصیف نهادینه یکی دیگر از اصول حکومت، یعنی حکومت افکار عمومی در می‌آید. این توصیف مبتنی بر این باور است که در یک دموکراسی، مردم همیشه آن چیزی را میخواهند که ضرورت دارد.

در ارتباط با اکثریت و دموکراسی به دودیدگاه کلی می‌رسیم:

۱- حکومت اکثریت به عنوان ابزار مهم در تصمیم‌سازی‌ها لازم‌ه دموکراسی است. وقتی زمان اتخاذ تصمیمات فرامیرسد، وقتی مناقشات فرو می‌نشیند، وقتی راه دیگری برای توافق وجود ندارد باید به خواست اکثریت تسلیم شد.

۲- حاکمیت اکثریت تنها بخشی از تصمیم‌سازی است. اکثریت چه از نظر اخلاقی چه عملی لزوماً برحق نیست، کمیت افراد معتقد به یک ایده مشترک بر ارزش آن ایده نمی‌افزاید. اکثریتها باید بپذیرند که ممکن است اشتباه کنند و حق با اقلیت باشد، آنها نباید به موجب قدرت حاصل از بررسی کمی آرا به فرض غلط برائت از اشتباه برسند.

برای رسیدن به دموکراسی دو شرط ضروری است،

۱. اتخاذ تصمیمات اکثریت

۲. اکثریت حق ندارد قدرت خود را در جهت نفی برابری حقوق اقلیت به کارگیرد.

دموکراسی آمیزه ای است از دستگاه اجرایی و روحی که این دستگاه را هدایت میکند.

بحث مربوط به "استبداد اکثریت" گویای آن است که دولت‌ها و دیکتاتورهای گانه دشمن آزادی به شمار نمی‌آیند. وقتی اکثریت، اقلیت را تهدید میکند، ممکن است تنها قانون بتواند از اقلیت دفاع کند. گاه قانون میتواند در نقش حامی کسانی ظاهر شود که مورد تهدید یا ظلم واقع شده‌اند. جان استوارت میل این عقیده را ترویج میکرد که قانون میتواند

اکثریت کم‌رنگ ساخته، بر اقلیت بیدار وادارند.^(۱۸۷) به اعتقاد توکویل، خطر بالقوه دموکراسی در آن

است که همه چیز را فدای اکثریت میکند و با استناد جنجالی به مقوله اخلاقی "برائت از اشتباه" مبتنی بر این فرض که خواست اکثریت، خواستی است برحق و در آن خطا راه ندارد، اکثریت را به هر کار مجاز میدانند. اکثریتها هیچ‌گونه عدم اطاعت را نمی‌پذیرند در حالی که دموکراسی به معنای پذیرش نظرات مخالف است. توکویل به طور کلی بر آن است که تعداد اکثریت هرگز نشانه حقانیت نیست. جان استوارت میل نیز که از توکویل تاثیر بسیار گرفت بر این باور است که نمیتوان هیچ عقیده‌ای را با این استدلال که عقیده اکثریت است درست دانست. بنابراین اکثریت حق ندارد، بیش از سمتی که اقلیت بر اکثریت روا داشته، بر او وارد:

"اگر اکثریتی از افراد در مورد موضوعی خاص

نظری یکسان داشته باشند و تنها یک نفر عقیده‌ای مخالف آنان ابراز دارد، همه آنها در سرکوبی آن فرد با این فرض که قدرت دارد محقق‌تر از خود او در مخالفت یا سرکوب اکثریت نیستند."^(۱۸۸)

با این حال نمی‌توان افکار عمومی را نادیده گرفت. افکار عمومی در هر صورت کلید درک مفهوم دموکراسی است. حتی با وجود خطر استبداد اکثریت، اراده مردم به ویژه عامه مردم، رکن اساسی دموکراسی محسوب میشود. علیرغم نارسایی‌ها و موانع علمی پیرامون دموکراسی، مسئله "حکومت بنا به خواست حکومت‌شوندگان" درک ما از مضمون و دورنمای دموکراسی تعیین میکند.

حاکمیت است.

در دولتهایی که نظریه حاکم بر آنها، برارزش انسان و ارزش آزادی انسان استوار باشد، حاکمیت متعلق به مردم است.

در کشورهای دموکراتیک، نمایندگان مردم معمولاً اقدامی بر ضد آزادیها به عمل نمی آورند زیرا میدانند در این صورت، انتخاب مجددشان زیر سوال خواهد رفت. از این رو قوانینی که به صورت دموکراتیک وضع شود طبیعتاً حامی آزادی است و باید مورد حفاظت قرار گیرد. قوه قضائیه میتواند بهترین ضامن اجرای قوانین و در نتیجه، بهترین ضامن آزادی ها باشد.

در دولتهایی که نظریه حاکم، برارزش انسان و حقوق بشر تاکید ندارد، یا اساساً مخالف این ارزشهاست، طبیعتاً حقوق موضوعه موجود نه تنها با حقوق انسانها موافق نیست، بلکه سرکوبگر این حقوق شناخته میشود. در میان این نوع دولتها، بعضی جامعه را برتر از فرو می نشناسند و تاکید دارند که فرد پیش از هر چیز باید در خدمت جامعه باشد. بنابراین هنگامی که نظریه حاکم ضد فردگرایی است، طبیعتاً اهمیت به آزادیها و حقوق افراد داده نمی شود. به طور کلی در دولتهای مطلق گرا افراد تنها ابزاری برای تحقق ایدئولوژی ها به شمار میروند. غایت جوامع سیاسی و بالاتر از همه، دولتها، که تکامل یافته ترین جوامع انسانی هستند، خدمت به انسان و حفظ حقوق و آزادی های او است.

انسانها در خدمت جامعه نیستند، بلکه جامعه در خدمت آنهاست. جامعه وسیله ای است برای

به عنوان یک ابزار هدفمند امکانات گسترش آزادی را فراهم آورد. میل برای نخستین بار آزادی را به معنای از بین بردن موانع و نه تنها حذف قوانین ظالمانه تعریف کرد و میدانیم یکی از موانع عمده بر سر راه آزادی بسیاری از مردم همانا قدرت انحصاری اقلیت است. اگر آزادی به معنای توانایی به دست گرفتن سرنوشت خود است، پس ثروتمندان و صاحبان قدرت بیش از تهیدستان و فقرا آزاد هستند. اگر قرار است همه آزاد باشند باید برای آزادی برابری قائل شویم یا به عبارتی محدود کردن آزادی های بی حد و حصر برخی افراد جهت ایجاد تعادل در آزادی. در این ارتباط ای. اچ. کار^(۳۰) در کتاب "جامعه نو" آورده است:

"بهای آزادی در محدود بودن آن است، بهای آزادی همه مساوی است با محدود کردن آزادی بیشتر برای عده ای معدود."

۵- مسئله آزادی از دیدگاه حقوقی

آزادیهای عمومی بخشی از حقوق بشر به شمار می آید. آن دسته از حقوق و آزادیهای بنیادی که ابتدا در نظریات اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی مورد توجه قرار گرفت در قرون هفدهم و هجدهم به حقوق موضوعه برخی کشورهای اروپایی وارد شد. ضرورت ایجاد قوانین حقوقی برای تحقق آزادی های عمومی در نظامهای حقوقی بازتاب یافته است. نظامهای حقوقی، متأثر از نظریه های حاکم بر دولت ها است. این نظریه ها یا مبتنی بر حاکمیت مردم است یا برعکس ناقض این

نیل به خوشبختی. نظریه ای که به موجب آن دولتها در خدمت انسانها هستند، در اکثر متون هم حقوقی در سطوح داخلی و بین المللی، مورد تاکید قرار گرفته است. حمایت از حقوق و آزادیها وظیفه دولتهاست. دولتهای دموکراتیک، از طریق وضع قوانین به این حمایت تن میدهند. باین حال زندگی کردن در جامعه انسانی، ناچار محدودیتهایی برای آزادی افراد به دنبال می آورد. همه متن ها و ابزارهای حقوقی مربوط به حقوق بشر، بر لزوم محدود کردن آزادیها تاکید دارد.

هر فرد باید بداند که در جامعه تنها نیست و افراد دیگری نیز هستند که میخواهند از همان حقوق و آزادیهای مورد نظر او بهره مند شوند. به همین دلیل است که در این مورد، مسئله "همزیستی آزادیها" مطرح میشود.^(۳۱)

فرجام

بحث درباره آزادی از دوران قدیم در حیطه فلسفه، علوم انسانی و سیاست مطرح بوده است. مفهوم آزادی و کنکاش پیرامون آن همواره در صدر مباحث اجتماعی - سیاسی قرار داشته است، چرا که مسئله آزادی مستقیماً با زندگی فردی و اجتماعی بشر ارتباط دارد و فقدان یا عدم فقدان آن بر سایر ابعاد زندگی انسانها تاثیر میگذارد.

از دیدگاه مفهومی آزادی یعنی عدم ممانعت از هر آنچه دوست داریم انجام دهیم یا به عبارتی امکان انجام هر عملی که میخواهیم انجام دهیم. باین حال آزادی در حیطه اجتماع به معنای فقدان

محدودیت قانونی نیست.

از دیدگاه تاریخی، تعبیر و مباحث حول و حوش آزادی از دوران تحولات و اصلاحات اجتناب ناپذیر قرن ۱۶ آغاز شد. مصلحین اولیه بیشتر بر آزادی وجدان در حوزه مسایل دینی اصرار می ورزیدند و این مفهوم را به قلمرو سیاست تعمیم ندادند. اما آزادی مذهبی اندک اندک به حیطه سیاست و اقتصاد تسری یافت. نهضت اصلاح دینی تنها به عرصه مذهب محدود نماند چرا که این جنبش در رشد دولتهای ملی و ظهور سرمایه داری ریشه داشت. هر سه جنبش تاریخی یکدیگر را تقویت کردند. در زمینه اصلاحات پروتستان و پیدایش سرمایه داری، منابع بسیاری وجود دارد، از جمله "مذهب و ظهور سرمایه داری" اثر ا.ا.ج. تانی^(۳۲) و "اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری" اثر ماکس وبر.^(۳۳)

چگونگی تعمیم آزادی به حوزه اقتصاد به دورانی باز میگردد که مسئله آزادی اقتصادی مطرح شد. نخستین اقتصاددان طرفدار اقتصاد آزاد، آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ کتاب "ثروت ملل" را به رشته تحریر در آورد و در آن به توجیه آزادی اقتصادی انسان پرداخت.^(۳۴) اندیشه هایی که اسمیت در زمینه آزادی فردی و آزادی کسب و کار ارائه داد در آثار هربرت اسپنسر به اوج رسید و بسط بیشتری یافت. این اندیشمند با تمام مقررات و قوانین دولتی در ارتباط با مسایل اقتصادی و تلاش اجتماعی در راه تامین زندگی فقرا و محرومان به شدت مخالفت کرد. هایک نیز در کتاب "به سوی برده داری" از

اقتصاد آزاد دفاع کرد.^(۲۵)

در مدل اقتصاد آزاد، دولت جایی نداشت. وظیفه دولت تنها محدود بود به نیروی پلیس، حفظ نظم و قانون و حراست از اموال عمومی. این اندیشه‌ها در مجموع زمینه ساز شکل‌گیری مباحث لیبرال شد. اندیشمندان لیبرال که آزادی را در مرکز بحث‌های خود قرار میدادند، گذشته از دو حوزه سیاست و اقتصاد، حیطه دیگری از آزادی، یعنی آزادی فردی را در کانون توجه خود قرار دادند: آزادی بیان، آزادی اجتماعات و آزادی در زندگی خصوصی. گرچه این نوع آزادی‌ها در عرصه عمل با معضلات و مسایل متعدد روبرو شده است اما اعتقاد به آزادی بیان و آزادی عمل مادامی که حریم دیگران را محترم شمارد یکی از اجزای ارزشمند در مکتب لیبرال محسوب میشود.

به طور کلی در مکتب لیبرال دو برداشت عمده از آزادی مطرح شده است:

۱- برداشت فردگرایانه یا منفی آزادی، که آن را به معنای نبود محدودیت قانونی تصور میکرد، هرچند قانون و حکومت را برای حفظ امنیت ضروری می دانست.

۲- مفهوم مثبت یا اجتماعی (برداشت اجتماعی) آزادی، که از این حد فراتر میرفت و خواستار مداخله بخش عمومی برای تواناسازی اکثریت چشمگیر مردم جهت استیفای حقوق و آزادی‌هایی بود که هرچند اجازه بهره مندی از آنها را داشتند ولی فاقد وسایل بهره مندی از آنها بودند. بنابراین لیبرالیسم

کلاسیک طرفدار القای محدودیت‌های قانونی بود تا افراد از بیشترین آزادی ممکن برای بهترین شکل بهره مندی از زندگی برخوردار شوند.

حاصل نهایی چالش‌های مکتب لیبرالیسم رسیدن به بالاترین درجه از آزادی فردی بوده است، اما مسئله تعارض بین آزادی فردی و استبداد اکثریت بحث‌هایی پیرامون مسئله دموکراسی و آرای اکثریت پیش آورد که این مباحثات هنوز راه حلی عملی برای این تعارض نیافته اند.

یک مسئله مهم دیگر در ارتباط با آزادی، مسئله بنیانها و راهکارهای حقوقی است. برای تحقق آزادی‌های عملی لازم است نظام حقوقی ویژه ای شکل بگیرد. حقوق و آزادی انسان، همواره در طول تاریخ مورد تهدید بوده و امروزه نیز حتی در جوامعی که به مرتبه تحقق دولت مبتنی بر حقوق رسیده اند همیشه بیم آن وجود دارد که آزادیها مورد بی توجهی یا تجاوز واقع شود. البته استحکام بخشیدن به آزادیها از طریق مقررات حقوقی مستلزم پیش شرط‌هایی است که در قاموس دموکراسی جلوه گر می شود، از جمله این پیش شرطها رشد فرد و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی فرد تا حد شهروند است که در گرو شکل‌گیری جامعه مدنی است، جامعه ای که در آن هر کس به حقوق فردی خود واقف است و به حقوق سایر اعضای جامعه احترام می گذارد، همینگونه است احترام به قانون و قانون مداری که از پیش شرط‌های مهم دموکراسی محسوب می گردد.

پانویس:

کوروش زعیم، ماهنامه سیاسی-اقتصادی اطلاعات، آذر و دی ۱۳۷۹.

۱۶- الکسی دو توکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹)، اندیشمند و فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم، توکویل نویسنده ای انتقادی بود که در زمینه قدرت، شکل‌های دولت، شرایط گوناگون اجتماعی و مسایل اخلاقی در حیطه سیاست آثاری از خود برجای گذاشته است. او به دمکراسی و لیبرالیسم اعتقاد داشت.

17-George Lawrence, **Democracy in America**,
New Haven, 1960

۱۸- "دمکراسی در آمریکا"، جلد یک.

۱۹- جان استوارت میل (1873-1806) John Stuart Mill فیلسوف و اندیشمند انگلیسی، از پیروان مکتب اصالت فایده بود که در این مکتب اصلاحاتی به وجود آورد. میل در رساله معروف خود: "گفتار درباره آزادی" در دفاع از فردگرایی و آزادیهای فردی افکاری بدیع را بیان نموده است، او در زمره بنیان مکتب لیبرالیسم به شمار می آید.

20-E. H. Carr, **"New Society"**.

۲۱- "تدارک مقررات حقوقی برای آزادیهای عمومی"، دکتر ویامعتمدنژاد، ماهنامه سیاسی-اقتصادی اطلاعات، خرداد و تیر ۱۳۸۰

22 - R.H. Tawny, **"Religion and the Rise of Capitalism"**, New York: New American Library, 1954

23- Max Webber, **"The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism"**, - Scribners, New York, 1976.

24- Adam Smith, **"An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations"**, W.B. Tood, 1976

25- Fredrich A. Hayek, **"The Road to Serfdom"**
University of Chicago Press, 1944

۱- آلن دوینوا، "تامل در مبانی دمکراسی"، ترجمه بزرگ نادرزاد، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۸
۲- موسی غنی نژاد، "اندیشه آزادی و پیوند آن با اقتصاد سیاسی"، ماهنامه سیاسی، اقتصادی اطلاعات، آذر و دی ۱۳۷۳.

3 - Jeremy Bentham

4 - James Mill

5 - Utilitarian Liberalism

۶- دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، گونه‌های لیبرالیسم اروپایی و مفاهیم نوآزادی در ایران، ترجمه علیرضا طیب، Journal of the Royal Asiatic Society Nov. 2000.
۷- برگزیده از سخنرانی گرین تحت عنوان "قوانین لیبرال و آزادی قراردادی"، ۱۸۸۱.

Green, "Political Theory" J. Rodman, New York, 1964
, P. 51

۸- پیشین، صفحه ۵۵.

9 - Barbara Wutton

۱۰- برگزیده از کتاب "برنامه ریزی برای آزادی"، اثر باربار اووتون، ۱۹۴۵.

۱۱- ژرژ بوردو، ترجمه عبدالوهاب احمدی، "لیبرالیسم"، نشرنی، ۱۳۷۸.

۱۲- ادموند برک (Edmund Burke) سیاستمدار نویسنده انگلیسی (۱۷۲۹-۱۷۹۷)

۱۳- برگرفته از کتاب "راه سوم"، آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، شیراز، ۱۳۷۸ از کتاب:

14 - David Green, "Reinventing Civil

Society" London, Institute of Economic Affairs, ۱۹۹۳.

۱۵- کارل پوپر، "آزادی و مسئولیت روشنفکران"، ترجمه